

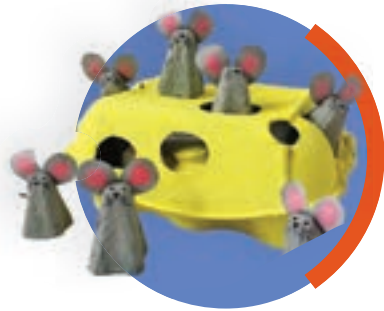
# کمی ترس هم خوب است

داستان این هفته صفحه کودک



## موش های کوچولو

کاردستی های زیبا با وسایل دورریختنی



## با آدمک های کاغذی

اگر همه داستان های دنیا را یک گوشه جمع کنیم و بهشان بگوییم دیگر هیچ وقت نباید سر و کله شان در زندگی ما پیدا شود، فکر می کنید آن روز دنیا به آخر برسد؟ قطعاً همین طور است! اصلاً بیا باید یک لحظه جهان را بدون داستان تصور کنید...



# تراژدی کوله پشتی

۴ صفحه ویژه کودکان مشاهد  
۲۲ اپریل ۲۰۲۰ | ۲۸ شعبان ۱۴۴۱  
شماره ۳۰۷



- ۱ پسری که دور دنیا را رکاب زد خط افق
- ۲ دست خدادردنگه شهر
- ۳ بچه هایی که لبخند خدا را دیدند گفت وگو با نیکوکاران کوچک
- ۴ دوستداران زمین باران طبیعت

### بیسکویت های خشمگین

یک بازی موبایلی



### زیباترین لبخند جهان

داستان این هفته صفحه ی نوجوان



### بچه هایی که لبخند خدا را دیدند

گفت وگو با نیکوکاران کوچک



## دیدنی های قاب جادو

انیمیشن های پر مخاطب از نگاه تماشاگران



پیشنهادهای غزاله حسین پور

مدارس تعطیل هستند و خانواده ها در قرنطینه. کودکان و نوجوانانی که تا پیش از این، علاوه بر حضور در مدارس، تفریحات متنوعی داشتند، حالا مجبورند ساعات طولانی شبانه روز را در خانه بمانند. این امر حس ملال انگیزی در آنان به وجود می آورد. در این شرایط، والدین می توانند با برنامه ریزی برای پر کردن اوقات فراغت و ایجاد نشاط در کودکان و نوجوانان، برای آن ها تفریحات گوناگونی در نظر بگیرند که یکی از آن ها تماشای کارتون و انیمیشن است. برای این منظور می توان از سایت های مختلف داخلی و خارجی کمک گرفت. با نگاهی به تارنمای «فیلمو» فهرستی از انیمیشن های روبه رویان قرار می گیرد که در یک ماه اخیر مخاطبان بیشتری نیز داشته اند. در ادامه به بررسی و معرفی ۲ انیمیشن پرطرف دار جهان که این روزها بیش از پیش دیده شده اند می پردازیم.

به پیش (Onward)

انیمیشن کمپیوتری و فانتزی «به پیش»، محصول سال ۲۰۲۰ کشور آمریکا، توسط استودیوی انیمیشن پیکسار ساخته شده و شرکت والت دیزنی آن را منتشر کرده است. دوبله ی زودهنگام آن به فارسی باعث شد مخاطبان فارسی زبان هم خیلی زود از آن بهره مند شوند. دن اسکاتلون، کارگردان این فیلم، با همراهی جیسون هاردلی و کیت بوئین فیلم نامه ی این اثر را نوشته است. او در این داستان از مرگ پدرش زمانی که او و برادرش جوان تر بودند و رابطه ی آن ها با پدرشان الهام گرفته است. این قصه به ۲ برادر که در حومه ی جهانی خیالی زندگی می کنند می پردازد. آن ها برای پیدا کردن اندک جادوی باقی مانده در جهان، سفر می کنند و این جادو را برای ارتباط دوباره با پدرشان که فوت شده است می خواهند. تام هالند، کریس پرت، جولیا لویی دیرافوس و اکتاویا اسپنسر صداپیشگان این انیمیشن هستند. از ۲۲۱ رأی ثبت شده در تارنمای «فیلمو» ۹۷ درصد این انیمیشن را دوست داشته و تماشاگران آن را پیشنهاد کرده اند. ثبت نظرات به طور تقریبی از ۸ فروردین آغاز شده و در تعطیلات نوروز به اوج خود رسیده است. با وجود این، برخی مخاطبان تارنمای رسمی IMDb معتقدند این فیلم در حد استانداردهای پیکسار نیست.

شیرشاه (The Lion King)

«یک شاهزاده ی شیر جوان پس از مرگ پدرش برای درک معنای واقعی شجاعت و مسئولیت پذیری، قلمروی پادشاهی خود را ترک می کند.» این توضیح در توصیف این فیلم آمده است. انیمیشن «شیرشاه» سال ۲۰۱۹ به تهیه کنندگی و کارگردانی جان فاورو در ژانر موزیکال و درام ساخته شد. جف نیئنسن فیلم نامه ی آن را بر اساس انیمیشن کلاسیک «شیرشاه» نوشت و والت دیزنی ساخت آن را بر عهده گرفت. پس از «دامبو» و «علاءالدین» این سومین فیلمی است که در سال ۲۰۱۹ بر پایه ی انیمیشن های دیزنی به صورت لایو اکشن ساخته شده است. هرچند این اثر به دلیل جلوه های ویژه، موسیقی متن و کار صداپیشگان تحسین شد، به دلیل نداشتن اصالت، مورد انتقاد قرار گرفت. «شیرشاه» دومین فیلم پرفروش سال ۲۰۱۹ و هفتمین فیلم پرفروش تاریخ سینما محسوب می شود. دونالد گلاور، جیمز ارل جونز، ست روگن و بیلی ایکنر از بازیگران صداپیشه این انیمیشن هستند.

\* به فیلم هایی گفته می شود که در آن به جای تصاویر متحرک سازی شده بازیگران واقعی (انسان یا حیوان استفاده می شود)

### فرصت لبخند

حالا که یک بار دیگر در بهار زیبا و در آستانه ی ماه آسمانی رمضان فرصت طلایی با شما بودن و شکفتن گل لبخند به ما داده شد، با شادمانی و شوق، مثل همه ی درخت های سرسبز و امیدوار، به تک تک دوستان خوب و همیشگی کودک و نوجوان کوله پشتی خوان درود و سلام می گوئیم. امیدواریم شاد، پرانرژی و سلامت باشید. راستی با آن همه شور و هیجانی که اقتضای سن و سالتان است این روزها چه کار می کنید؟ خب، معلوم است که خوبید! الان واقعا می توانم صورت های زیبایان را تصور کنم که وروچکانه با ابروهای بالانداخته و لب های پر خنده به شکل های هندسی دایره، لوزی و ذوزنقه که فقط خودتان و من می دانیم چه شکلی است می خندید و می گوئید: «بله! بله! خوبیم! آن هم چه جووورا!» خدارا شکر که سلامتید.

بله، دوستان از گل بهتر کوله پشتی! می خواهم یک خبر خوش به شما بدهم.

آن خبر خوب این است که از این به بعد، هر چهارشنبه می توانید در کنار روزنامه شهرآرا، ضمیمه ای چهارصفحه ای داشته باشید در ۲ بخش کودک و نوجوان با مطالب متنوع بازی، سرگرمی، داستان، شعر، بازی موبایلی، معرفی انیمیشن، نقد و بررسی موضوعات مختلف حوزه کودک و نوجوان، آشنایی با سایت های مطلوب و کتاب های جذاب.

یادتان نرود که شما در کنار ما و از این به بعد می توانید با ارسال مطالب مختلف یا معرفی سئوژه های جالب و کودکان و نوجوانان موفقی که تا به حال دیده نشده اند، مثل همیشه، با همراهی تان ما را دلگرم تر کنید.

طیبه ثابت

دبیر ضمیمه کوله پشتی



سلامانه

### دست خدا درد نکنه

- سلام به آسمون
- که قدبلنده
- سلام به کوه
- که شکل کله قنده
- به خورشیدی که گرمه
- مثل تافتون
- به ابر پنه ای
- که داره بارون
- به باد
- که شکل پستیچی ها می مونه
- بادبادک ها رو می بره
- به خونه
- سلام به این همه قشنگی های دنیا
- دست خدا درد نکنه
- هزار هزار هزار تا

طیبه ثابت

### باران

- شر شر و جر جر جر
- باران همه جا را شست
- هم خانه ی همسایه
- هم خانه ی ما را شست
- با کار قشنگ او
- کلی همه جا شد تر
- هر گوشه به راه افتاد
- موسیقی جر جر جر
- به به چه هوایی شد
- جر جر و جر باران
- موسیقی باران کرد
- لب های مرا خندان

لیلا ختایی

باغ شعر





**باشگاه مخاطبان**  
دوست هبمردن می! اگر اهل نوشتن شعر و داستان هستی، می‌توانی عضو باشگاه مخاطبان بشوی و آن‌ها را برای نشریه‌ی «خودت» کوله‌پشتی» بفرستی.

**باشگاه مخاطبان**  
sabet@shahrara.com  
تلگرام روزانه: @9154۴۴۵۸۰

**بنچره**

## کوله‌پشته

**نهمه زارع** ( **کاردستی** )  
دوست هبمردن می!

**موش های کوچولو**

دور و بر تان را نگاه کنبد. یک عالمه وسایل بازیافتی پیدا می شود. بد نیست با این وسایل یک چیز ی بسازید، مثلا یک موش باسره برای خودتان! حالا بیاید ودست به کار شوید. این هم چند تا کاردستی موش قشنگ! می توانید به تصاویر نگاه کنید و یکی یکی موش های باسره را بسازید. اصلا می توانید این کاردستی های قشنگ را به دوستانتان هدیه دهید.

چی لازم داریم؟  
چغایا  
میتا  
ژلک  
چسب کاغذ  
فیجی  
ژله ی دستمال نوات  
چوب بستنی  
نابلی روی یک  
پونه ی بازگ نوی  
می چوبی که بفرمان می یاید  
گودال آب افتاد.

دور و بر تان را نگاه کنبد. یک عالمه وسایل بازیافتی پیدا می شود. بد نیست با این وسایل یک چیز ی بسازید، مثلا یک موش باسره برای خودتان! حالا بیاید ودست به کار شوید. این هم چند تا کاردستی موش قشنگ! می توانید به تصاویر نگاه کنید و یکی یکی موش های باسره را بسازید. اصلا می توانید این کاردستی های قشنگ را به دوستانتان هدیه دهید.

**علیرضا وایی پنا** ( **بازی های موبایلی** )  
کاردستی موبایلی

**مبارزه با بیسکویت های خشمگین**

داستان بازی Cookies Must Die برای بزرگسالان و داخل یک کارخانه بیسکویت سازی آغاز می شود. در این کارخانه بیسکویت ها را یک ربات تولید می کند اما ناگهان صاعقه ای در نیمه های شب به این دستگاه برخورد می کند و اختلالات الکترونیکی باعث می شود این روبات بیسکویت های خطرناک تولید کند که با آدم ها می جنگند. در این بازی شما کنترل این سرباز را به عهده دارید تا بتوانید کارخانه بیسکویت سازی را متوقف کنید و آرامش را به جهان بر گردانید. همه چیز با کشیدن انگشت روی صفحه پیش می رود. شخصیت شما به صورت خود کار در محیط راه می رود و هر وقت اراده کنید، می توانید او را به محیط اطراف رز تاپ کنید تا محیط را از دشمنان کاللا پاک سازی کند. بازی دارای بخش های مختلف است که هر بخش از ۵ مرحله تشکیل شده است. هر قدر بهتر بازی کنید امتیازات بیشتری می گیرید و می توانید زودتر توانایی های بیشتری برای مبارزه پیدا کنید. کد رویه را اسکن و از آدم ها و برابری بیسکویت های خشمگین محافظت کنید!

اسکن کنید  
Please Scan

**رتکارنگ قصه ها، ما با موجودات و اتفاق های تلخ و شیرین زیادی روبرو می شویم که هر کدام می توانند درس خوبی به ما بدهند. قصه امیروز ما هم درباره بچه کلاغی است که به حرف مادرش گوش نمی دهد و لانه را ترک می کند و اتفاق های بدی برایش می افتد اما حیوانات جنگل به کمک او می آیند. کلاغک که از لانه شان در بالای درخت، داخل گودال آب افتاده است و تمام بدنش دردی می کند و می ترسد. عمو لاک پشته نصیحت جالبی به او می کند و می گوید: تو باید به حرف مادرت گوش می کردی. در زندگی، کمی ترس هم خوب است.**



## کمی ترس هم خوب است

کلاغ را از آب بیرون آورد، می لرزید و عطسه می کرد. خانم سنجابه که همه ی ماجرا را از روی شاخه تماشا کرده بود، پایین پرید و گفت: آفرین، آفرین، آقلاق پشته! حالا زود بیرش خونه ات، داره سرما می خوره. آقلاق پشته گفت: ولی لونه ی این جوجه کلاغ بالای همین درخته. آقلاق پشته پرسش: خانم سنجابه جواب داد: مادارش پر زده نیست، آقلاق پشته فکری کرد و بچه کلاغه را روی پشتش گذاشت و به سمت خانه اش به راه افتاد. کلاغک که بدش خیس و دردناک بود گفت: من را کجا می بری؟ من دارم می لرزم، آقلاق پشته با آرامی گفت: می برم خانه ات مادرت بیاید دنبالت، آقلاق عطسه ای کرد و گفت: من خیلی می ترسم، آقلاق پشته جواب داد: یک کم ترس خوب است، اگر وقتی بزرگ تری در خانه نبودی از کارهای خطرناک

می ترسیدی و از آن بالای درخت آویزان نمی شدی، الان بدنت این قدر درد نمی گرفت، کمی که گذشت، آن ها به خانه ی آقلاق پشته رسیدند که در شکاف سنگی بالای یک تپه ی بزرگ، کنار یک بوته ی بزرگ تمشک خاردار بود. خانم لاک پشته تا بچه کلاغ سرما زده و خیس را دید فوری برایش یک حوله ی تمیز آورد و خشکش کرد. بعد هم جایش را کنار خودش روی تختخواب انداخت و برایش سوپ گرم آورد. کم کم شب از راه رسید و دوباره باران شدیدی شروع به باریدن کرد. کلاغک آن قدر خسته بود که زودتر از همه به خواب رفت. چیزی نگذشت که همه ی اهالی جنگل سبز به خواب رفتند، حتی خانم کلاغه که بچه اش را گم کرده و خیلی دنبال او گشته بود.

صبح شد و خانم سنجابه با صدای تق تق تپد در خانه اش بیدار شد. خانم کلاغه بود. پرسید: «ببخشید هسایه، شما خبری از کلاغک ندارید؟ وقتی به لانه رفتم، اثری ازش نبود، خانم سنجابه دستش را روی دست دیگرش زد و گفت: وای وای! شما رو به خدا منو ببخشید، خانم کلاغه که حسابی ترسیده بود: گفت مگه چی شده؟! چه اتفاقی افتاده؟! خانم سنجابه آب دانه اش را قورت داد و گفت: من یادم رفت که بیدار بومن لونه تون خیر بدم.

کلاغک افتاد تو چاله ی آب و عمو لاک اوتو نجات داد و برد خونه شون. بیاید بریم خونه ی اونا، خانم کلاغه فوراً به سمت بالای تپه به پرواز در آمد و خانم سنجابه هم از روی درخت ها از این شاخه به آن شاخه پرید تا بالاخره به خانه ی آقلاق پشته رسیدند. خانم کلاغه با نوکش به کلون در خانه کوبید و قارقار کرد. کلاغک داشت کنار بقیه صبحانه می خورد گفت: آخ جون! ما مانم اومده دنبالم، وقتی در باز شد و چشم خانم کلاغه به پیسرش افتاد، خیلی از آقا و خانم لاک پشت تشکر کرد. کلاغک هم از مادرش برای اینکه به حرفش گوش نداده بود معذرت خواست. آن ها کنار هم صبحانه خوردند و بعد به طرف خانه خودشان راه افتادند.



## گفت و گو با نیکوکاران کوچک

**نادر شهیدی - زمین گرم می شود و نسیم در گوش درختان نوید سالی سبز را از منمزه می کنند. گل های درختان اولین مهمانان سال جدیدند که زودتر از همه از خواب بیدار شده اند. همه چیز دل آدم را تازه می کند. امید به زندگی زیباست. این را می شود از چشم های مهربان کودکان و نوجوانانی خواند که چند سال است به صورت خودجوش در کارهای نیکوکارانه شرکت می کنند. بچه های عضو «خبریه ی لیخند خدا» که سابقه ی دوازده ساله دارد نیازمندان هم سن و سال خود را فراموش نکرده اند. به سراغ آن ها می رویم تا با کارشان بیشتر آشنا شویم.**

سالمندانی که به پوشاک و غذا احتیاج دارند در گوشه و کنار شهر با سختی زندگی می کنند. اگر ما به فکر آن ها نباشیم، می نایند چه می شود؟ کم کم فراموش می کنیم که انسان هستیم و همسایه های نیکوکار نشسته اند و مشغول کادو کردن هدیه ها هستند. امیدرضا شاهرخی، دانش آموز هشت ساله، درباره سابقه ی عضویتش در این حرکت خدایپندانه می گوید: «۴ سال است.» او با اشاره به اینکه خدامهربانی را دوست دارد ادامه می دهد: «هر ماه ۷ یا ۸ مادرم به اینجا می آیم و در بسته بندی کمک می کنم. همیشه قسمتی از پول های را که به عنوان پول توجیبی یا عیدی به من می دهند برای بچه های نیازمند در نظر می گیرم.»

امیرعلی فتحی دانش آموز کلاس هفتمی خبریه ی لیخند خداست. او که ۶ سال است جزو نیکوکاران کوچک لیخند خداست می گوید: «در مناسبتهای مهم سال مثل عید نوروز، مهرماه، ماه رمضان و شب یلدا بیشتر همکاری می کنم.» این دانش آموز مدرسه ی شهید همتیان می گوید: «آدم ها چه کوچک چه بزرگ با خوب و نوداشته باشند ایما پول ندارند. هیچ وقت نگاه پر از شادمانی دختر کوچولویی را که خانه شان یک جای دور در آخر مشهد بود و تحریر و دفتر و کیف و کتساب لازم دارند و

**درچه**  
غزاله حسین پور نویسنده

**سایت کتابک**  
امروزه کمتر کسی را می بینیم که تلفن همراهی به دست نداشته یا با دنیای اینترنت آشنا نباشد. کودکان و نوجوانان نیز از این قاعده مستثنای نیستند. استفاده ی بیش از اندازه و غیرمفید فرزندان از این محیط ممکن است موجب نگرانی والدین شود. امیا دانشساز آگاهی از نحوه ی استفاده ی درست از این امکان. می تواند به افزایش اطلاعات عمومی و تخصصی کودکان و نوجوانان بینجامد. اینترنت، فضایی ارتباطی و اطلاعاتی انکارناپذیر روزگار ما. از آنچه تصور می شود کارایی بیشتری دارد. به عنوان مثال، سایت ها و نرم افزارهای مخصوص کودکان و نوجوانان که تأثیر بسیاری در فرهنگ سازی و حتی تربیت آنان دارند. یکی از انواع این سایت ها «کتابک» است که در راستای ترویج فرهنگ مطالعه تلاش می کند. «کتابک بنچره ای به جهان خواندن است و دلبالی. منابعی برای آگاه شدن، آگاه شدن، آگاه شدن برای دگرگون شدن و دگرگون کردن.» این سایت هدف خود را راهنمای برای گرینش منابع خواندنی مناسب برای کودکان و نوجوانان ایران و سایر کشورهای فارسی زبان معرفی می کند. برای اینکه کودکان و نوجوانان از خواندن لذت بیشتری ببرند، باید والدین و آموزگاران آگاهی داشته باشند. این سایت محتوای مناسب هر کدام از این گروه ها را برایشان فراهم می کند. برنامه ریزی حرفه ای و تولید محتوای منظم از ابتدای تأسیس، این سایت را به عنوان یک

**عاشقین بیامی بویس** ( **فانتاز خیال** )  
اتاقی که بی پنجره است نمی فهمد آن سوی دیوار چیست اتاقی که بی پنجره است نه از آسمان ها نه از شترش خیس باران ندارد خیر اتاقی که بی پنجره است فقط خوشی را دیده و خوشی را غم انگیز و تلخ است این ماجرا که عمر خودش را اتاق نکرده است هرگز به آن سوتور از خود سفر

## هائیه وهایی

**پسری که دور دنیا را رکاب زد**  
مجموعه ی کتاب «پسری که دور دنیا را رکاب زد» داستان ماجراجویی های پسری به نام تام است که با دو چرخه قاره های اروپا، آفریقا، آمریکا و آسیا را رکاب می زند و تجربه هایش را تعریف می کند. داستان کتاب اولین مجموعه کتاب «پسری که دور دنیا را رکاب زد» از آنجایی آغاز می شود که تام دارد خودش را از ماسایی خودش گذاشته اند بنوشد. این معجون برای خوشامدگویی به او داده شده است مخلوطی از شیر و توت فرنگی است تا بتواند آن را بسکشد می زند و تجربه هایش را تعریف می کند.

**پسری که دور دنیا را رکاب زد**  
مجموعه ی کتاب «پسری که دور دنیا را رکاب زد» داستان ماجراجویی های پسری به نام تام است که با دو چرخه قاره های اروپا، آفریقا، آمریکا و آسیا را رکاب می زند و تجربه هایش را تعریف می کند. داستان کتاب اولین مجموعه کتاب «پسری که دور دنیا را رکاب زد» از آنجایی آغاز می شود که تام دارد خودش را از ماسایی خودش گذاشته اند بنوشد. این معجون برای خوشامدگویی به او داده شده است مخلوطی از شیر و توت فرنگی است تا بتواند آن را بسکشد می زند و تجربه هایش را تعریف می کند.

**پسری که دور دنیا را رکاب زد**  
مجموعه ی کتاب «پسری که دور دنیا را رکاب زد» داستان ماجراجویی های پسری به نام تام است که با دو چرخه قاره های اروپا، آفریقا، آمریکا و آسیا را رکاب می زند و تجربه هایش را تعریف می کند. داستان کتاب اولین مجموعه کتاب «پسری که دور دنیا را رکاب زد» از آنجایی آغاز می شود که تام دارد خودش را از ماسایی خودش گذاشته اند بنوشد. این معجون برای خوشامدگویی به او داده شده است مخلوطی از شیر و توت فرنگی است تا بتواند آن را بسکشد می زند و تجربه هایش را تعریف می کند.

**منتظران هستیم**  
دنیای نوجوانی فقط ۴ فصل ندارد. فصل پنجم پرشش است. پرشش هایی که واقعا به یک مشاور و کارشناس حمیمی نیاز دارند. پرشش های فصل پنجم نوجوانان را براری «بسیار صبور» بفرستید.

sabet@shahrara.com  
تلگرام روزانه: @9154۴۴۵۸۰



# زیباترین لبخند جهان



تصویری: سارا زاربان



بهاره قانع نیا  
دانش‌نویس

**وامین پسر نوجوانی است که به عکاسی علاقه مند است. شبی هلال زیبای ماه نظرش را جلب می‌کند. وامین می‌خواهد از هلال ماه عکسی هنری بپندازد که برادرش روزبه وارد اتاقش می‌شود و او را در جریان چالش جدیدی قرار می‌دهد.**

جهان شکل دیگری داشت.

آسمان زیبای شب برای خانه‌های خواب و بیدار شهر دلبری می‌کرد. ستاره‌ها مثل فانوس‌های ریز و درشتی در ظلمت شب می‌درخشیدند و مرا به کشف ناشناخته‌ها دعوت می‌کردند. بی‌آنکه پنجره را ببندم، به سمت تختم برگشتم تا گوشه‌هایم را بردارم و چندتایی عکس از آسمان بی‌ظنیر شب بپندازم که در اتاق با ناله‌ی دردناکی باز شد. مامان صد بار گفته بود باید لوله‌های در را روغن کاری کنم، ایما نمی‌دانم چرا هر بار پشت گوش می‌انداختم. حالا که صدای زجرکشیدن در اتاقم نصفه‌شب توی خانه پیچید باز به یاد حرف مامان افتادم.

سایه قناسی غرغرنکان از لای در وارد اتاق شد. می‌دانستم که روزبه است و لابد مثل همیشه بهانه‌ای تراشیده است که خودش را ببیندازد داخل و از کارهایم سر در بیاورد. گفتم: «نشنیدم در بزنی.» با همان حالت غرغرویش گفتم: «وا... با این همه حسگر صدا و سنسور صوتی که روی در اتاق وصل کردی دیگه همه‌ی عالم و آدم می‌فهمند یکی وارد اتاق شده! نیازی به در زدن نیست!»

چیزی نگفتم. فقط نگاهش کردم. منتظر ماندم غرغره‌هایش تمام شود و آوار کند خودش را روی سرم. مثل همیشه سریع آمد نشست کنارم و گفت: «داداش کمک کن.» سکونم را که دید، ادامه داد: «همین الان بیج اینستاگرامم را باز کردم. می‌خواستم ببینم چه خبر است که دیدم طبق معمول بر و بچ منو به یک چالش جدید دعوت کردند.» رو ترش کردم و

گفتم: «جان من یک بار هم که شده بیخیال این مسخره‌بازی‌ها شو. پات رو بکش بیرون از این کارای الکی وقت تلف کنی.» نه گذاشت نه برداشت با وقاحت توی چشم‌هایم نگاه کرد و گفت: «جان من یک بار هم که شده بی خیال این نصیحت کردن‌ها شو و به داداش کوچیک تره کمک کن!» بعد سریع ادامه داد: «ببین، اسم چالش «زیباترین لبخند»-سه که از من می‌خواه زیباترین لبخندم را با دوستانم به اشتراک بگذارم.»

قضیه به نظرم جالب آمد. ادامه داد: «حالا تو به عنوان داداش بزرگه باید همین الان یک عکس جذاب و درجه‌یک از لب و دهن خندون من بندازی که بذارمش اینستا.» بعد گوشه‌اش را سمتم گرفت و اضافه کرد: «هر چی توی گالریم گشتم عکس دندان گیری پیدا نکردم.» بعد یکدفعه انگار که یاد چیزی افتاده باشد گفت: «اها! مو به تنم سیخ شد! چرا این قدر سرده اتاقت؟»

یادم آمد که پنجره را باز گذاشته بودم برای عکاسی از آسمان. بی‌درنگ گوشه‌ی روزبه را از دستش گرفتم و به سمت پنجره رفتم. روزبه یاد دهانی به گشادی دهانه‌ی یک غار نگاهم می‌کرد. دوربینش را روی آسمان تنظیم کردم. هلال بزاق ماه خوش نشسته بود بین سوسوی ریز و درشت ستاره‌های چشمک‌زن و مثل لبخندی زیبا از سمت خدا. نور می‌بخشید به عالم و آدم. عکسی از لبخند خدا گرفتم و گوشه‌ی را برگرداندم به روزبه و گفتم: «به نظرم، برنده‌ی این چالش فقط می‌تواند آسمان باشد چون زیباترین لبخند جهان را دارد.»

سرم را که از زیر پتو درآوردم، همه‌جا تاریک بود، تاریک و سرد. کمی گذشت تا یادم بیاید کی هستم و کجا قرار دارم. روزهای کسل کننده و یکنواخت در خانه ماندن، پاک ساعت خواب و بیداری ام را به هم ریخته بود و چهره‌ی عادی زندگی ام را حسایی از ریخت انداخته بود.

از گزش سرمای شب، لرزه به جانم افتاد. یادم آمد قبل از اینکه روی تخت دراز بکشم، کمی لای پنجره را باز گذاشته بودم که هوای بهار بریزد توی اتاق و عطر شکوفه‌ها دلم را تازه کند. بلند شدم تا بیج بخاری را باز کنم و جفت پنجره را ببندم. هیچ دلم نمی‌خواست در فصل زیبای بهار سرما بخورم. پرده را کنار زدم تا بتوانم پنجره را محکم ببندم. ناگهان منظره‌ی بی‌ظنیری توچهم را جلب کرد. پشت پنجره‌ی اتاق کوچک و تاریک من،

از میلیون‌ها سال پیش تا امروز زمین محل زندگی مناسبی برای بسیاری از موجودات و انسان‌ها بوده است. زمین مهربانانه به ما هوا، آب و غذا می‌دهد، اما بعضی از افراد آن‌گاه به زمین آسیب وارد می‌کنند. بیاید با زمین مهربان باشیم.

## یاران طبیعت

مرجان اسماعیلی  
مترجم

## دوستان زمین

حدیث مالزی

حدیث اهل کشور مالزی است و عاشق اقیانوس. یک روز که به ساحل رفته بود، متوجه صدها توپ پلاستیکی شد که روی ساحل اقیانوس ریخته بودند. او و دوستانش تصمیم گرفتند برای تمیز کردن ساحل کاری انجام دهند. برای همین، شروع کردند به تحقیق کردن درباره‌ی خطرات پلاستیک برای محیط زیست. آن‌ها تصمیم گرفتند گروه جمع‌آوری پلاستیک را راه‌اندازی کنند. این گروه تاکنون ۲۱ هزار توپ پلاستیکی از ساحل جمع‌آوری کرده است. حدیث و دوستانش هم اکنون با یک سازمان تحقیقاتی همکاری می‌کنند و قصد دارند اطلاعاتی را که درباره‌ی تأثیر پلاستیک‌ها بر محیط زیست جمع‌آوری کرده‌اند منتشر کنند. آن‌ها هم چنین سعی می‌کنند مقامات محلی را متقاعد کنند هر کس که به ساحل می‌رود مسئول جمع‌آوری وسایلی باشد که با خود به ساحل می‌برد.



جوریس آفریقای جنوبی

جوریس اهل آفریقای جنوبی است. او یوزپلنگ‌ها را دوست دارد. زمانی که شش ساله بود، یک کتاب درباره‌ی یوزپلنگ‌ها خواند که در آن گفته شده بود یوزپلنگ‌ها ممکن است از بین بروند. او تصمیم گرفت برای جلوگیری از این اتفاق کاری بکند. برای همین، از مادرش کمک خواست. جوریس توانست با کمک مادرش با یک سازمان حمایت از یوزپلنگ‌ها تماس بگیرد. اکنون او و مادرش ۳ سال است تابستان‌ها با این سازمان کار می‌کنند. آن‌ها توانسته‌اند برای خرید مسیریاب‌هایی که به یوزپلنگ‌ها وصل می‌کنند کمک‌های مالی دریافت کنند. در آفریقای جنوبی، مزرعه‌داران و کشاورزان از ترس اینکه یوزپلنگ‌ها به گله‌هایشان حمله کنند آن‌ها را می‌کشند اما با استفاده از مسیریاب‌هایی که به یوزپلنگ‌ها وصل می‌شوند، مقامات محلی توانسته‌اند مسیر حرکت آن‌ها را به مزرعه‌داران نشان دهند تا بتوانند از این حیوانات دور شوند. به این ترتیب، به کمک حمایت‌های مالی‌ای که جوریس و مادرش جمع‌آوری کرده‌اند، تاکنون ۸۶ یوزپلنگ از مرگ نجات یافته‌اند.

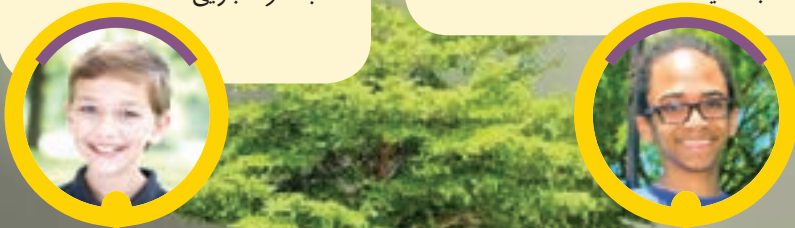
میسون لیتوانی

میسون ۹ سال دارد. اهل کشور لیتوانی است و علاقه‌مند به بازی بیس بال. یک روز بعد از بازی که می‌خواست دست‌هایش را بشوید، به دست شویی رفت. وقتی شیر آب را باز کرد، دید که آب با سرعت و فشار زیادی از لوله بیرون می‌آید. او به این نتیجه رسید که می‌توان دست‌ها را با فشار آب کمتر نیز شست. پس تصمیم گرفت یک پروژه علمی در همین مورد انجام دهد. او وسیله‌ای طراحی کرد که روی لوله‌های آب وصل می‌شد و فشار آب را کم می‌کرد. میسون با این کار توانست بین ۶ تا ۲۵ درصد در مصرف آب صرفه‌جویی کند.

۴  
شکر

## کوله‌بیشه

چهارشنبه  
۳ اردیبهشت ۱۳۹۹  
شماره ۲۸



## آثار اسالی

### آرزوی آخر

(مریم فقاریور، سیزده‌ساله)

مامان، کی منم می‌تونم با بابا و بیژن برم کوه؟ مامان بغضش را قورت می‌دهد و با صدایی لرزان می‌گوید: زود عزیزم، زود.

از پیشم می‌رود و خودش را مثل وقت‌هایی که ناراحت است به کار آشپزخانه مشغول می‌کند. نقاشی می‌کشم تا زمان بگذرد و بابا از راه برسد. صدای بسته شدن در آپارتمان را می‌شنوم. چرخ‌ها را با تمام سرعت به طرف در می‌برم. بابا و بیژن با هم به سمتم می‌آیند. بابا بغلم می‌کند و می‌گوید: دختر گل بابا جطوره؟

داداشم نایلون پلاستیکی را روی پایم می‌گذارد و می‌گوید: توشو نگا! برات گل کوهی چیدم!

دسته‌های صندلی چرخ دارم را می‌گیرم و داخل خانه می‌برم. بابا مثل همیشه مرا در رختخوابم می‌خواباند و برایم از کوه تعریف می‌کند. باز هم آخرش را نمی‌شنوم. از آن روز چند هفته گذشته است. حالا نفسم را جمع می‌کنم. پایم را روی سنگی فشار می‌دهم. برای اولین بار وزن پاهایم را حس می‌کنم. به بالا نگاه می‌کنم. یک رازقی کوهی دلم را می‌برد. دستم را به کودی سنگی جا می‌دهم و پاهایم را در شکاف تخته سنگ قلاب می‌کنم. بابا که تا حالا تماشا می‌کند، پیش می‌آید و دستش را دراز می‌کند. دست قوی بابا را می‌گیرم و خودم را با زور بالا می‌کشم.

بوته رازقی ۳ تا گل دارد: بنفش با دایره‌ای زرد و خال‌های کوچک نارنجی. یکی را روی موهایم می‌گذارم. یکی دیگر می‌چینم و به بیژن می‌دهم. لبخندی می‌زنم و می‌گویم: این دفعه من بردم. بین برایت گل کوهی چیدم!

چشم‌هایم را باز می‌کنم. اشکی از گونه‌ام پایین می‌غلند. بالاخره کوه را دیدم، جایی که از بچگی آرزوی دیدنش را داشتم. حالا حتی اگر دکتر یاوری امید از پاهایم ببرد، دیگر مهم نیست چون من به تنها آرزویم رسیده‌ام.

گفتم: «جان من یک بار هم که شده بیخیال این مسخره‌بازی‌ها شو. پات رو بکش بیرون از این کارای الکی وقت تلف کنی.»



## نوروزی که ساختیم

(محمدحسن کرمانی، دوازده‌ساله)

ایام عید بهترین زمان ممکن برای من است که با پسرخاله‌هایم که در شهری دیگر زندگی می‌کنند یک جادو خانه‌ی پدر بزرگم دور هم جمع شویم. اگرچه جایی که ما را به هم می‌رساند جایی دور در روستایی از بیرجند است اما بهترین خاطرات را می‌سازیم، از الاغ سواری گرفته و دعواهایی که سر نوبت‌بندی این سواری‌ها شکل می‌گیرد تا فرار کردن الاغ بیچاره از دست بچه‌ها و آتش درست کردن همراه با خانواده برای چای و سیب زمینی کبابی و خیلی چیزهای دیگر. آنچه قرار بود نوروز ۹۹ را ویژه‌تر کند ازدواج دختر خاله‌ام بود که کلی برایش برنامه‌ریزی کرده بودیم. او خرید لباس بگیر تا شیطنتهای دوران نوجوانی خودمان و پسرخاله‌هایم. حتی وقتی به برنامه‌هایی که چیده بودم فکر می‌کردم حس خوبی داشتم اما یک اتفاق و یک خبر همه چیز را خراب کرد، کل برنامه‌های نوروزی و حتی عروسی دختر خاله‌ام که دلم کلی برایش سوخت به خاطر استرس‌هایی که بهش وارد شد اما چاره‌ای نیست. اتفاقی است که افتاده است و همه باید هماهنگ عمل کنیم و تابع شرایط باشیم تا چرخه‌ی انتقال این ویرس از بین برود. اما خبر دیگری که بعد از چند روز خانه‌نشینی کمی خوشحالم کرد دادن ۱۰۰ گیگ اینترنت رایگان بود که باعث شد دائم به صورت تصویری با پسرخاله‌هایم تماس بگیرم و از دور همه را ببینم و کمی جبران دل‌تنگی شود و از طرفی باعث شد که در خانه بمانم و کلی فیلم و انیمیشن زیبا ببینم که تا به حال توانسته بودم ببینم. این تعطیلات و قرنطینه اجباری باعث شد با خانواده بیشتر دور هم باشیم و واقعاً کنار هم بودیم. همه‌ی کارها را دسته‌جمعی در خانه انجام می‌دادیم. حتی فوتبال بازی می‌کردیم در پذیرایی. در شرایط عادی غیرممکن بود اجازه‌ی بازی فوتبال در پذیرایی را به ما بدهند چه برسد به اینکه پدرم هم بازی کند! از طرفی، باعث شد کمی گل کاری یاد بگیرم و به باغچه‌ی حیاط رسیدگی کنم. با کمک بابام چند تایی درخت و گل و سبزی هم کاشتیم و حیاط خیلی قشنگ شده است. شاید اگر کرونا نبود، فرصتی برای زیبا کردن حیاط پیش نیامده بود. این اتفاق باعث شده است من همیشه در مقابل هر اتفاق بدی، به دنبال قسمت‌های خوبش هم باشم و از آن اتفاق برداشت‌های خوب هم داشته باشم چون زندگی همیشه بالا و پایین دارد اما باید زندگی کرد و خوب هم زندگی کرد.